الباب الثانی من الواحد الثامن یجب علی کل نفس ان یورث…

حضرت باب

اصلی فارسی



## **الباب الثانی من الواحد الثامن** یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر اوراقا من القرطاس اللطیفة و تسعة عشر خاتما ینقش علیها اسما من اسماء الله و ان لا یورث من المیت الا ابیه و امه و زوجته و ابنه و اخیه و اخته و ما علمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس ما له علی ما یعز به نفسه.

ملخص این باب آنکه از آنجائی که مراتب توحید در هر هفت حرف تام میگردد که حروف اثبات باشد از این جهت حکم شده که ارث نبرد از میت بسر حقیقت الا هفت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی هفت رتبه توان خدا را بآن صفت خوند مثل اوحد و دحاد و واحد و وحید و متوحد و موحد و موحد از این سر است که این نوع تقدیر شده از مبدأ امر

و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امری را و آنچه مناسب مراد او است الا آنکه خدا را خواند بهفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی را عدد قاف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر لله و فی الله بوده مقدر میگردد که جاری شود

و ثمرۀ آن اینکه در یوم قیامت که کل احکام مقدر میگردد من عند الله اگر شجرۀ حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم نگوید مثل آنکه حدود ارث که الآن در فرقان مبین است اگر مبدأ ظهور بر نفسی دون آن حدود حکم فرموده بود آن حکم رسول الله - صلی الله علیه و اله - بود فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز ما لانهایه در ظل آن عاملند و آنروز چون بر آن نفس وحده میشود صعب میگردد بر آن الا آنکه نظر بمدء امر کند مثل یومی که حدود ارث در قرآن نازل شد معاینه آنروز هم مثل مبدأ این حکم بر آن نفس است

و حال آنکه در یوم قیامت تا کل را ممتحن نفرماید شجرۀ حقیقت خود را معروف باسم ظهور اول نمیفرماید کل باید در درجه یقین و بصیرت بحدی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومی که در آن یوم اذن طواف داده شده وهمان روز شجرۀ حقیقت ظاهر شود و بفرماید لا تطوفوا اگر کل فی الحین عمل کنند درک طواف نموده و الا باطل میگردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الآن از برای او جمع شده و میکنند بامر او بوده در قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیر الله نتوان مثل اون نازل نمود واگر حین ظهور نهی یک نفر بصیر باشد نظر بمبدأ امر میکند و یقین میکند و او طائف بوده از برای خدا خالصا له و کل همجی میگردند رعاع و این همان صراطی است که از برای یک نفر اوسع از سماء و ارض میگردد و از برای آنکه یقین نمیکند احد از سیف و ادق از شعر میگردد

این است که در مبدأ هر ظهوری اهل بصیرت آن اقل از کبریت احمر میافتد زیرا که اکثر بتبعیت یکدیگر و ظهور عز در اوامر الهی عمل میکنند اگر چه واقعا بامر حق بوده و از برای او ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب میمانند از امر بدع او و حال آنکه اوامر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حق باشند لعل اگر ظهور واقع شود بآن اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع میشود مطیع بگمان خود اطاعت میکند ولی آنوقت عصیانست اطاعت

مثل مؤمنین بانجیل تا قبل از ظهور رسول الله - صلی الله علیه و اله - کل مطیع بودند خدا را در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی کما هی عمل میکردند ولی حین ظهور رسول الله - صلی الله علیه و اله - اصل دین ایشان که کلمۀ شهادتین بود بظهور بدع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان ﴿لا اله الا الله﴾ و در مقام عیسی - علیه السلام - روح الله محمد رسول الله - صلی الله علیه و اله - نازل شد و در ذکر مقام اوصیای او علی و الائمة حجج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی جائی که اصول دین او بدع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین اون

این است سـر قول مرحوم شیخ - علیه السلام - در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمۀ که حضرت میفرماید و سیصد وسیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمل نمیشوند و حضرت صادق - علیه السلام - ذکر کاف در حق ایشان میکند بعد از نهی بسیار که نمیتوانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیر المؤمنین - علیه السلام - بر دار تو بر میداری فی الفور ابا و امتناع نمود بود که حاشا و کلا و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمۀ را از لسان حضرت باو شنودند و او چون متحمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد

و این از آنجایی است که نظر بمبدأ امر نمیکند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول الله - صلی الله علیه و اله - می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله - صلی الله علیه و اله - مشاهده کند بالنسبة بظهور عیسی - علیه السلام - متحمل میگردد کلمۀ که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمیکند ادق میگردد از برای از از شعر و احد میگردد از سیف

نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیر المؤمنین - علیه السلام - بردارد زیرا که این امری است ممتنع و لم یزل و لا یزال نور آن حضرت در مظاهر خود بوده وهست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور باسم امیر المؤمنین بوده و در این ظهور بآن اسم محتجب مشو چنانچه بعینه امیر المؤمنین - علیه السلام - در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و اله - همان وصی عیسی - علیه السلام - بود در زمان او بعد از عروج آن

و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی بمبدأ امر صراط اوسع میگردد از هر شیئی اوسعی که در امکان است و اگر محتجب گردی ادق میگردد از هر شعری که تواند علم تو باو احاطه نمود

و اگر کل مؤمنین ببیان بصیرت ایشان در حدی رسد که کل در محلی باشند مثل ذکر طواف و آن شجرۀ حقیقت یک نفس در ما بین این کل و امر فرماید نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنها اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون دین ایشان است

و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن مثلا اگر فرموده بود این مظاهر ارث نبرند کسی را میرسید که تواند لم و بم گفت این است که کل از نزد او است و کل محتجب هستند از او از مبدأ وجود تا منتهی الیه ذکر ایشان را عطا میکند لعل در یوم ظهور او بثمرۀ وجود که ایمان باو است فائز گردند ولی باز حیاء ننموده و در هر ظهوری محتجب میگردند محتجبین

و حال آنکه در قرآن ذکر شده ثمرۀ خلق کلشیئ در آیه شریفه: ﴿الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون﴾ اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطۀ فرقان است لعل بلقاء رسول الله - صلی الله علیه و اله - که لقاء الله هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در هر دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیست و سه سال نازل شد در این ظهور ظاهر است که بیک اسبوع نمیکشد

و حال آنکه ثمرۀ خلق کلشیئ را می بینی کل باحکام قرآن عامل ولی از ثمرۀ وجود خود محتجب اگر در یوم ظهور بیک آیه از آیات بیان کل مؤمنین بقرآن یقین نموده بودند بر اینکه این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام بر او قرآن نازل شده لعل بمراد الله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کل لا یشعر تلاوت میکنند و ملتفت نمیشوند بمراد الهی و حال آنکه بری است مظهر حقیقت از رؤیت کسی که نشناسد او را و لقاء او را لقاء الله بیقین نداند

اگر کل مؤمنین ببیان در ظهور ”من یظهره الله“ یقین کنند بر اینکه او بوده نقطۀ بیان لعل بمراد الله در بیان فائز شده باشند و چون که آن روز کل بنقطۀ بیان مؤقنند از این جهت ذکر مثل باو میشود و الا تعالی شأنه هیکل ظهور آخرت را سزاوار نیست که بهیکل ظهور دنیا معروف کند خود را اگر چه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شئون آخرت اجل و اعظم است از این جهت بآن ذکر میکند

ولی چون بظهور قبل کل موقنند و عین ایشان حدید نیست که ظهور بعد را ادراک کنند بیقین ازاین جهت ذکر میکند باسم ظهور قبل نفس خود را لعل اگر نفسی بمنتهای حجب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظـــــــهور رسول الله - صلی الله علیه و اله - اگر کل مؤمنین بعیسی - علیه السلام - یقین میکردند که او است هر آینه بمراد الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر می فرماید اسم مبدأ ظهور قبل را لعل اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و بثمرۀ وجود خود فائز گردند

فلتتفکرن فیما خلق الله لکم و لتجعلن کل اعمالکم لله ربکم لعلکم یوم ظهوره بآیاته تؤمنون ذلک یوم ”من یظهره الله“ ان تؤمنن به فانکم انتم قد آمنتم بالله و ما نزل الله فی البیان و الا قد احتجبتم عن لقاء الله و عما نزل الله من قبل فی البیان و لا تصبرن فیه فان صبرکم لم یکن الا علی النار و انتم یومئذ لا تعلمون و ان تعلمون لا تصبرون و لکن ستعلمون و لما لا تخلصون لله انفسکم لا توقنون فلتخلصن انفسکم لله ربکم لعلکم تستطیعن ان تخلصن انفسکم ”لمن یظهرنه“ بالحق علی العالمین و لتراقبن اول الظهور ان لا تصبرن فی امر الله و تکونن عنده لمن الجدیدیین فان هذا تذل انفسکم ان انتم بالله و آیاته من قبل موقنون ما خلقتم الا لذلک و ما امرتم بامر الا لهذا فلا تحتجبن عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد و کنتم بآیات الله لموقنین.

